

پادشاهی بهرام بهرام

بخش ۱ - پادشاهی بهرام بهرام نوزده سال بود



متن شاهنامه (بر اساس نسخه مسکو) اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی

دفتر پنجم

چهل روز نهاد بر سر کلاه	چو بهرام در سوک بهرامشاه
پر از درد با ناله و با خروش	برفتند گردان بسیار هوش
دو رخ زرد و لبها شده لاژورد	نشستند با او به سوک و به درد
که گیرد مگر شاه بر گاه جای	و ز ان پس بشد موبد پاک رای
همی بود تا بر نشست او به تخت	به یک هفته با او بکوشید سخت
برسم کیان تاج بر سر نهاد	چو بنشست بهرام بر تخت داد
فروزنده گردش روزگار	نخست آفرین کرد بر کردگار
گزاینده کژی و کاستی	فزاینده دانش و راستی
ز بنده نخواهد به جز داد و مهر	خداوند کیوان و گردان سپهر
جهان دیده و پاک دل موبدان	ازان پس چنین گفت کای بخردان
مباشید با شهریاران سترگ	شما هرک دارید دانش بزرگ
بود روشن و مردمی پرورد	به فرهنگ یازد کسی کش خرد
چو تندی کند تن به خواری بود	سر مردمی بردباری بود
غم و رنج با ایمنی باد شد	هر انکس که گشت ایمن او شاد شد
درم گرد کردن به دل باد داشت	توانگرتر آن کو دلی راد داشت
که بی چیز کس را ندارند ارز	اگر نیستت چیز لختی به ورز
همان جاه نزد کسش نیز نیست	مروت نیابد کرا چیز نیست
وگر آز ورزی هراسان شوی	چو خشنود باشی تن آسان شوی

روان را به پیچاند از آز گنج	نه کوشیدنی کان برآرد به رنج
چو خواهی که یابی به داد آفرین	ز کار زمانه میانه گزین
توانگر بمانی و از داد شاد	چو خشنود داری جهان را به داد
نباید به داد اندرون کاستی	همه ایمنی باید و راستی
خرد گردد اندر میان ناتوان	چو شادی بکاهی بکاهد روان
یکی کم برو زندگانی گریست	چو شد پادشاهیش بر سال بیست
ز خرم جهان دخمه بودش نهفت	شد آن تا جور شاه با خاک جفت
ندارد به مرگ از کسی چنگ باز	جهان را چنین است آیین و ساز
که بهرام بهرامیان داشت نام	پسر بود او را یکی شاد کام
کلاه کیانی بسر بر نهاد	بیامد نشست از بر تخت شاد
بگویم تو بشنو بجان و روان	کنون کار بهرام بهرامیان